درس چهارم

مدرسه‌ی خرگوش‌ها

بچّه خرگوش‌ها منتظرِ معلّم بودند. معلّم با سبدِ هویج وارد شد، سلام کرد و پرسید:

«بچّه‌ها فکر می‌کنید چرا خدا به ما گوش داده است؟»

پشمالو دستش را بلند کرد و گفت: «برای اینکه صداها را بشنویم.»

آموزگار لبخند زد و پرسید: «اگر گوش نداشتیم، چه می‌شد؟»

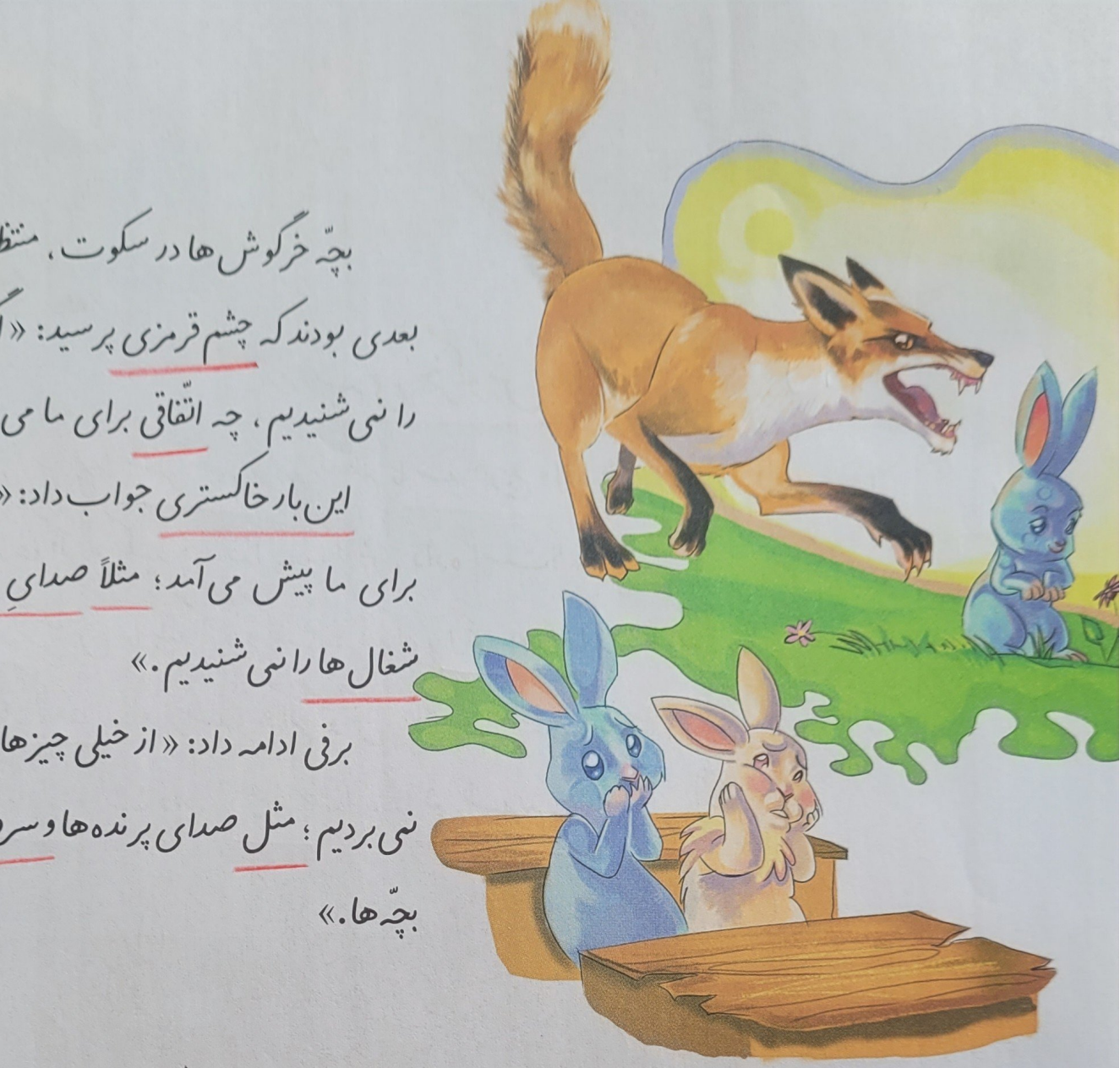
دُم‌پنبه‌ای جواب داد: «هیچ صدایی را نمی‌شنیدیم.»



بچّه خرگوش ها در سکوت، منتظر پرسش بعدی بودند که چشم قرمزی پرسید: «اگر صداها را نمی شنیدیم، چه اتّفاقی برای ما می افتاد؟»

این بار خاکستری جواب داد: «خطرهایی برای ما پیش می آمد؛ مثلاً صدایِ روباه‌ها و شغال ها را نمی شنیدیم.»

برفی ادامه داد: «از خیلی چیزها هم لذّت نمی بردیم؛ مثل صدای پرنده‌ها و سرود خواندنِ بچّه‌ها.»





آموزگار ادامه داد: «پس داشتنِ گوش‌های سالم خیلی مهم است. بچّه‌ها آیا می‌دانید چه باید بکنیم تا گوش‌های ما سالم بمانند؟»

دُم‌پنبه‌ای جواب داد: «باید از آن‌ها خوب مواظبت کنیم و همیشه آن‌ها را تمیز نگه داریم.»

زنگ مدرسه که به صدا درآمد، معلّم گفت: «بچّه‌ها، این هویج‌ها جایزه‌ی شماست که فکر کردید و پاسخ‌های خوبی دادید.»

چند دقیقه بعد، بچّه‌خرگوش‌ها هویج در دست، با خوش‌حالی از کلاس بیرون رفتند.

